


Methodology of the Market Governance Issue from the Perspective of Conventional Economics and Islamic Economics

Seyed Reza Hosseini / Associate Professor of Economics, Research Institute of Hawzah and University
srhoseini@rihu. ac. ir

Mohammad Hossein Karami / Assistant Professor of Economics, Research Institute of Hawzah and
University mhkarami@rihu. ac. ir

 Abbas Yaghoobzadeh Mojjarrad  / PhD Student in Economics, Research Institute of Hawzah and
University yaghoobzadeh@rihu. ac. ir

Received: 2025/12/17 - Accepted: 2026/01/29

Abstract

Market governance, as a new framework in policy-making, regulation, and public facilitation, emphasizes the distribution of power between the government, the private sector, and civil society organizations in order to secure public interests through the synergy of social capacities. In this article, we examine the methodology of the market governance issue from the perspective of conventional economics and Islamic economics using an analytical method. Based on the research findings, the dominance of the positive-normative duality in economic methodology has caused economic issues to be typically discussed under these two types of propositions; while it is necessary to use the methodology of prescriptive propositions in the research methodology of the issue of market governance. Although conventional economics relies mainly on neoclassical positivism and reduces governance to the framework of market failures or spontaneous market order, it can be shown that even the regulatory capture perspective (the main opponents of market intervention) places the issue of market governance under normative economics. Theories on market governance do not simply describe how the market “works”, but prescribe how the market “should be governed” to maximize social welfare. Therefore, it is appropriate to define the methodology of market governance, especially from the perspective of Islamic economics, under prescriptive economics. This methodology moves research from mere description of reality or valuation to the design of institutional mechanisms and practical arrangements.

Keywords: market governance, methodology, positive economics, normative economics, prescriptive economics

JEL Classification: NO, P4, Z12

روش‌شناسی مسئله حکمرانی بازار از منظر اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی^۱

srhoseini@rihu.ac.ir

mhkarami@rihu.ac.ir

yaghoobzadeh@rihu.ac.ir

سیدرضا حسینی / دانشیار گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

محمدحسین کرمی / استادیار گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

عباس یعقوبزاده مجرد  / دانشجوی دکتری اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۹

چکیده

حکمرانی بازار به‌عنوان چارچوبی نوین در سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و تسهیل‌گری عمومی، بر توزیع قدرت میان دولت، بخش خصوصی و نهادهای مدنی در راستای تأمین منافع عمومی از طریق هم‌افزایی ظرفیت‌های اجتماعی تأکید دارد. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی به بررسی روش‌شناسی مسئله حکمرانی بازار از منظر اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی می‌پردازیم. بر اساس یافته‌های پژوهش، غلبه دوگان اثباتی - هنجاری در روش‌شناسی اقتصاد سبب شده که مسائل اقتصادی نوعاً ذیل این دو نوع گزاره مورد بحث قرار گیرد؛ درحالی‌که لازم است در روش‌شناسی پژوهش مسئله حکمرانی بازار، از روش‌شناسی گزاره‌های تجویزی استفاده شود. هرچند اقتصاد متعارف، عمدتاً بر اثبات‌گرایی نئوکلاسیک تکیه دارد و حکمرانی را در چارچوب شکست‌های بازار یا نظم خودجوش بازار تقلیل می‌دهد، اما درعین حال می‌توان نشان داد حتی دیدگاه تسخیر تنظیم‌گری (مخالفین اصلی مداخله در بازار)، مسئله حکمرانی بازار را ذیل اقتصاد هنجاری قرار می‌دهد. نظریات پیرامون حکمرانی بازار صرفاً توصیف نمی‌کنند که بازار «چگونه کار می‌کند»، بلکه تجویز می‌کنند که برای بیشینه‌سازی رفاه اجتماعی، بازار «باید چگونه اداره شود»؛ ازاین‌رو مناسب است روش‌شناسی حکمرانی بازار خصوصاً از منظر اقتصاد اسلامی، ذیل اقتصاد تجویزی تعریف شود. این روش‌شناسی پژوهش را از توصیف واقعیت یا ارزش‌گذاری صرف به طراحی سازوکارهای نهادی و ترتیبات عملی سوق می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: حکمرانی بازار، روش‌شناسی، اقتصاد اثباتی، اقتصاد هنجاری، اقتصاد تجویزی.

طبقه‌بندی JEL: NO، P4، Z12.

تحولات نظری مفهوم دولت و تجارب متعدد بین‌المللی از دولت‌های رفاه تا دولت‌های نئولیبرالی و همچنین توسعه‌ای، به ظهور مفهوم نوینی با عنوان «حکمرانی» منتج شده است که در آن، ضمن تأکید بر جایگاه دولت به‌عنوان محور مرکزی نظام حکمرانی، حضور سایر ذی‌نفعان نظیر بازیگران بخش خصوصی و نهادهای مدنی در سطوح ملی و محلی نیز در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی و کشورداری به رسمیت شناخته شده است (امامیان و همکاران، ۱۳۹۷).

هم‌زمان با افزایش توجه به تنظیم‌گری در محافل آکادمیک و در بین سیاست‌گذاران، در دو دهه اخیر ادبیات سیاست‌گذاری شاهد یک انتقال مفهومی از تمرکز بر «دولت» به‌مثابه تنها منشأ اقتدار ملی و اعمال سیاست‌های عمومی به مفهوم «حکمرانی» به معنای نظام توزیع قدرت اعمال حاکمیت و استفاده از تمام ظرفیت‌های اجتماعی جهت پیشبرد امور عمومی بوده است. این انتقال مفهومی ابتدا از رشد انتقادهای تفکیک‌م‌صنوعی و دوگانه‌دولت - بازار در علوم سیاسی و اجتماعی شکل گرفت؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از منتقدین به‌خلاف تحلیل علوم اجتماعی در پرداختن به سطوح میانی و نقاط مشترک، از جمله نهادهای اجتماعی و مؤسسات غیردولتی اشاره کرده‌اند (Ostrom, 1990). شایان ذکر است که حکمرانی لزوماً توسط دولت یا حکومت اعمال نمی‌شود و ممکن است در یک ساختار قدرت توزیع‌شده و متکثر، کارکردهای حکمرانی توسط سایر بازیگران مانند اصناف، سازمان‌های مردم‌نهاد و یا حتی آحاد مردم انجام شود.

به بیان دیگر، حکمرانی مجموعه گسترده‌ای از ظرفیت‌ها و منابع برای اعمال قدرت بر دامنه گسترده‌ای از فعالین دولتی، غیردولتی و فراملی است؛ از این‌رو مفهوم حکمرانی همان معنای اعم تنظیم‌گری است که به تمام مکانیزم‌های کنترل اجتماعی نظیر فرایندهای آگاهانه و غیرآگاهانه از سوی نهادهای دولتی و غیردولتی اشاره دارد. هدف از این مداخلات، ایجاد «کنترل عمومی» بر ارائه‌کنندگان خدمات برای تضمین «منفعت عمومی» است (Baldwin & et al, 2012). مقوله حکمرانی در مورد بازار نیز معنادار است. شکست بازار و حتی فقدان بازار، تعبیر جهان‌شمول نظریه قیمت را به چالش کشیده و ظرفیت جدیدی را برای طراحی و حکمرانی بازار ولو در غیر موارد شکست بازار فراهم نموده است. حکمرانی بازار به مجموعه فرایندها، نهادها، قوانین و سیاست‌هایی اشاره دارد که برای تنظیم، نظارت و هدایت فعالیت‌های بازار به کار می‌روند تا اطمینان حاصل شود که بازار به‌صورت عادلانه و کارآمد عمل می‌کند. این مفهوم فراتر از مدیریت ساده بازار است و شامل ایجاد چارچوب‌های نهادی، قانونی و اخلاقی برای هدایت رفتار فعالان بازار (تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان و واسطه‌ها) می‌شود. درعین حال ظرفیت زیادی که در آموزه‌های اسلامی مرتبط با بازار وجود دارد، نیازمند توجه گسترده به مفهوم حکمرانی بازار با رویکرد اقتصاد اسلامی است.

مقوله حکمرانی دارای سه عرصه مهم سیاست‌گذاری، تنظیم‌گری و تسهیل‌گری است. کارکرد سیاست‌گذاری به‌طور مشخص بخش هنجاری و یا ایدئولوژیک حکمرانی به‌شمار می‌رود که در آن حاکمیت پایدها و نبایدهای پیش روی بازار را تعیین می‌کند. بر این اساس تعیین منافع عمومی یا اهداف بلندمدتی که بازار باید به آنها دست یابد، در کارکرد سیاست‌گذاری محقق می‌شود. کارکرد تنظیم‌گری شامل مجموعه مداخلات حاکمیتی در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی با استفاده از ابزارهای مختلف حقوقی، اقتصادی و اجتماعی با هدف تحقق سیاست‌ها و یا منافع عمومی است. این تعریف بسیار گسترده‌تر از تعریف تنظیم‌گری مبتنی بر مداخلات دولت تنها با هدف ممانعت از شکست بازار است. اما کارکرد تسهیل‌گری شامل مجموعه اقداماتی است که با هدف توانمندسازی بازیگران مختلف برای فعالیت اثربخش و ایجاد هم‌افزایی میان آنها صورت می‌گیرد. یکی از ابعاد مهم تسهیل‌گری فراهم نمودن زیرساخت لازم برای فعالیت بازیگران است. تسهیل‌گری توسط دولت و یا نهادهایی مانند اصناف، سازمان‌های ترویجی، آموزشی و توسعه‌ای صورت می‌پذیرد و عموماً در ارتباط مستقیم با فراهم‌آوردن کالاهای و خدمات قرار دارد. البته جایگاه راهبردهای مکملی همچون توزیع قبل از تولید و بازتوزیع نیز، در رسیدن به این هدف نهایی غیر قابل‌خداشه است. اساساً حکمرانی بازار بدون توجه به مکمل‌های توزیعی و بازتوزیعی، طرحی ناقص و ناتمام خواهد بود (امامیان و همکاران، ۱۳۹۷).

پیشینه

علی‌رغم اهمیت موضوع حکمرانی به‌ویژه در قلمروی بازار، تحقیقات قابل‌توجهی با رویکرد اسلامی انجام نشده است، البته مقصودی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «بررسی نقش و اثرات نظریه طراحی بازار در حکمرانی اقتصادی با رویکرد اسلامی»، تلاش نموده‌اند دلالت‌های نظریه طراحی بازار در حکمرانی اقتصادی با رویکرد اسلامی را تحلیل نمایند. از منظر آنان حکمرانی اقتصادی با رویکرد اسلامی عبارت است از: مجموعه قواعد و ساختارها و ارائه سازوکارها یا ترتیبات نهادی بر اساس مبانی اسلامی و برگرفته از هنجارهای اسلامی که بهره‌مندی جامعه یا اقتصادهای ملی را از این مواهب به‌صورت منصفانه و عادلانه در جامعه بهینه می‌سازد. اما آنچه بیش از این اهمیت دارد، گزینش روش‌شناسی مناسب برای انجام تحقیقات در این زمینه است.

از این رو یکی از نکاتی که می‌تواند نقشه راه حرکت در مسئله حکمرانی بازار را برای پژوهشگران روشن نماید، تبیین روش‌شناسی این مسئله است تا روش تحقیق و پژوهش، متناسب با این نوع روش‌شناسی انتخاب شود. مادامی که روش‌شناسی این مسئله مورد کنکاش قرار نگیرد، پژوهش در این مسئله خودآگاه نبوده و چه بسا مسیر رسیدن به نقطه مطلوب را منحرف گرداند و منتج به برداشتهای نادرست شود. اختلاف در روش‌شناسی گزاره‌های اقتصادی بین دوگان اثباتی - هنجاری و حجم زیاد تحقیقات ناظر به آن، سبب شده است همه مسائل

اقتصادی ذیل این دو نوع گزاره مورد بحث قرار گیرد. البته جریان متعارف اقتصاد (main stream) به نوعی مدعی اثباتی بودن اکثر مسائل اقتصادی است.

در خصوص مسئله مورد بحث، تحقیق مستقلی یافت نشد، ولی تحقیقاتی پیرامون روش‌شناسی اقتصادی و تفکیک بین گزاره‌های اثباتی و هنجاری انجام شده است. مک‌لاپ (۱۳۸۱) گزاره‌های اقتصادی را به سه قسمت اثباتی، هنجاری و ابزاری تقسیم کرده و تفاوت‌های آنها را ضمن توصیف ویژگی هر یک از آنها تبیین می‌کند. گزاره‌های اقتصاد تجویزی از منظر ایشان، درحقیقت تجویزکننده امور لازم برای دستیابی به مطلوب‌هاست.

توکلی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «بررسی امکان‌پذیری تمایز اقتصاد اسلامی اثباتی و هنجاری»، علاوه بر امکان طرح دوگان اثباتی - هنجاری در اقتصاد اسلامی، در تلاش است با امکان تفکیک میان اقتصاد اسلامی هنجاری و اثباتی و وجود نوعی تعامل بین آن دو نشان دهد اقتصاد هنجاری اسلامی به ارزیابی موقعیت‌ها و نتایج اقتصادی در چارچوب ارزش‌های اسلامی و توصیه ساختارها و سیاست‌های اقتصادی می‌پردازد. کارکرد اقتصاد اسلامی اثباتی نیز عمدتاً تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های اقتصادی در چارچوب ساختارهای نهادی موجود یا مفروض است. نظری (۱۳۸۹) در مقاله «روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری در راستای نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی»، درصدد است علاوه بر تبیین تفاوت اقتصاد اثباتی و هنجاری، چگونگی ارتباط منطقی بین این دو را توضیح دهد. از منظر ایشان هماهنگی منطقی بین اهداف آموزهای اسلامی در حوزه اقتصاد و بایدهای ابزاری و سیاست‌های اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش نظریات علمی اقتصاد اسلامی گردد.

علی‌رغم اهمیت این مسئله و چالش‌های فراوانی که در زمینه حکمرانی بازار در اقتصاد ایران مطرح است، توجه به روش‌شناسی این مسئله جهت پژوهش‌های لازم مغفول واقع شده یا به‌طور اجمالی و بدون التفات کامل صورت پذیرفته است؛ از این رو در این تحقیق تلاش می‌شود ضمن نقد ادعای جریان متعارف اقتصاد نسبت به روش‌شناسی مسئله حکمرانی بازار، روش‌شناسی مورد نیاز در خصوص این مسئله مورد تدقیق قرار گیرد. استفاده از روش‌شناسی اقتصاد تجویزی و احیای آن با تطبیق در مطالعات حکمرانی بازار می‌تواند مسیر مناسب برای تحقیقات آینده را در حیطه حکمرانی بازار با رویکرد اسلامی هموار نماید.

تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری

مهم‌ترین نکته درباره وجود اقتصاد هنجاری آن است که اقتصاد به‌عنوان موضوع خود، تعاملات میان انسان‌ها و پیامدهای این تعاملات را دربر می‌گیرد؛ زیرا موضوع مورد بحث به رفتارهای انسانی مربوط می‌شود و می‌توان درباره آن قضاوت عملی کرد؛ از این رو اقتصاد قطعاً با علوم طبیعی متفاوت است؛ چراکه آنچه مردم انجام می‌دهند، می‌تواند خوب یا بد باشد (Hausman, 2018). گرچه اقتصاددانان قرن نوزدهم به‌خوبی از تفاوت میان ادعاهای

اثباتی و هنجاری آگاه بودند (Mill, 1843 Keynes, 1890)، اما رشته اقتصاد سیاسی به بخش‌های اثباتی و هنجاری تقسیم نمی‌شد. به نظر می‌رسد دلیل آن این باشد که در آن دوران، اقتصاددانان اقتصاد را عمدتاً به‌عنوان تحقیقی هنجاری می‌دیدند تا بررسی کنند دولت چگونه می‌تواند رفاه اقتصادی و رشد را ترویج دهد (یا حداقل مانع آن نشود). با شکل‌گیری دولت - ملت پس از قرون وسطی و گسترش بازارها، سیاست اقتصادی به دغدغه‌ای جدی برای دولت‌ها تبدیل شد. تحقیقات اثباتی درباره موضوعاتی مانند تأثیر تجارت بین‌المللی بر رشد اقتصادی، عمدتاً در خدمت نتایج هنجاری برای سیاست‌گذاری بود. نتیجه‌گیری‌های اقتصاددانان کلاسیک سیاسی درباره حکمت تعرفه‌ها و مقررات بازار، تأثیرگذارترین سهم علمی و اجتماعی‌شان در سیاست‌گذاری آن دوره به‌شمار می‌رفت. با گذار اقتصاد کلاسیک به نئوکلاسیک، با طرح پرسش‌های سیاسی دقیق‌تر توسط اقتصاددانان مدرن و با حرفه‌ای شدن رشته در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، اقتصاد اثباتی به حوزه‌ای مستقل تبدیل شد. درحالی‌که اقتصاددانان سیاسی مانند مالتوس، میل و سی خود را بخشی از فلسفه اجتماعی و سیاسی و در نهایت سیاست‌گذاری می‌دانستند، اما اقتصاددانان قرن بیستم خود را دانشمندان علوم اجتماعی می‌دیدند و هنگامی که به فلسفه اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند - که بسیاری چنین کردند - مراقب بودند نظریه‌های فلسفی‌شان را از کارهای علمی‌شان در اقتصاد جدا نگه دارند. امروزه اقتصاددانان، اقتصاد هنجاری را نوعی «پیوست» به کارهای «جدی» خود در اقتصاد اثباتی می‌دانند (Hausman, 2018). فریدمن (۱۹۵۳) استدلال می‌کند که پیشرفت توافق در اقتصاد اثباتی، بسیاری از اختلافات سیاستی در حوزه هنجاری را حل خواهد کرد.

در اقتصاد اثباتی، تعریف صریحی از ترجیحات ارائه نمی‌شود. ترجیحات به‌طور ضمنی از طریق مجموعه‌ای از اصول ساده تعریف می‌شوند که عمدتاً شامل بازتاب‌پذیری، کامل بودن و انتقال‌پذیری هستند. ترجیحاتی که این اصول و شرایط فنی را برآورده کنند، می‌توانند با یک تابع مطلوبیت تربیتی نمایش داده شوند. این مطلوبیت هیچ محتوای دیگری جز ترتیب ترجیحات ندارد و بهتر است از واژه‌ای جایگزین به‌جای «مطلوبیت» استفاده شود تا روشن‌تر شود که پیوند ترجیحات با رفاه بر پایه فرض‌هایی نسبی است. نفع شخصی مصرف‌کنندگان به معنای ترجیح بسته‌های بزرگ‌تر کالا نسبت به بسته‌های کوچک‌تر است؛ یعنی هر مصرف‌کننده ترجیح می‌دهد برای کالاهای خریداری‌شده کمترین هزینه را بپردازد. نفع شخصی شرکت‌ها نیز به این معناست که به دنبال سود خالص بیشتر هستند؛ یعنی هر شرکت می‌کوشد بالاترین قیمت ممکن را برای کالاها و خدماتش تعیین کند. اما در بازار رقابتی با تعداد زیاد خریدار و فروشنده، امکان چانه‌زنی وجود ندارد. مصرف‌کنندگان نمی‌توانند کمتر از قیمت بازار بپردازند و شرکت‌ها نمی‌توانند بیشتر از آن دریافت کنند. این قیمت نتیجه فرآیندی عمدتاً هدایت نشده است که در آن تقاضا یا عرضه اضافی، قیمت را بالا یا پایین می‌برد تا بازار به تعادل برسد. با این فرضیات درباره ترجیحات و

دیگر فرضیات فنی، اقتصاددانان نشان داده‌اند که تعادلی وجود خواهد داشت؛ یعنی هیچ تقاضای اضافی در بازار نخواهد بود و عرضه اضافی نیز رخ نمی‌دهد مگر در مورد کالاها یا خدمات رایگان (Hausman, 2018).

آنچه که این نتایج ایدئال اقتصاد اثباتی را از نظر هنجاری مهم می‌سازد، دو قضیه مرکزی اقتصاد رفاه است. اولین قضیه نشان می‌دهد که تعادل‌های رقابتی بهینه پارتو هستند. یک تخصیص B نسبت به تخصیص C، یک «بهبود پارتو» محسوب می‌شود، در صورتی که حداقل برای یک فرد، B بر C ترجیح داده شود (یا بی‌تفاوت باشد، اما نه بدتر) و برای هیچ فرد دیگری، C بر B ترجیح داده نشود (یعنی هیچ‌کس در B وضعیت بدتری نسبت به C نداشته باشد). به عبارت دیگر، در یک وضعیت اقتصادی بهینه پارتو، غیرممکن است که ترجیحات کسی را بیشتر برآورده کرد بدون اینکه ترجیحات کسی دیگر کمتر برآورده شود. اگرچه تعادل‌های رقابتی این ویژگی را دارند، اما یک تعادل رقابتی می‌تواند یک کابوس اخلاقی باشد. قضیه دوم اقتصاد رفاه عبارت است از اینکه تحت شرایط ایدئال محدود، امکان پذیر است که هر توزیع از محصول اجتماعی که سیاست‌گذار ترجیح می‌دهد، با توجه به توزیع اولیه منابع یا دارایی‌ها، به عنوان یک تعادل بازار رقابتی ایجاد شود (لیبارد و والترز، ۱۳۹۳، ص ۳۴). اقتصاددانان از این قضیه برای توجیه جداسازی مسائل کارایی از مسائل توزیع استفاده کرده‌اند و معتقدند نگرانی‌های توزیعی را می‌توان بدون دخالت در بازار برطرف کرد.

با تکیه بر این دو قضیه، اقتصاددانان هنجاری جریان اصلی پیش می‌روند. تنها کافی است رفاه را با برآورده کردن ترجیحات یکی بدانیم و فرض کنیم رفتار بازار راهنمای معتبری برای ترجیحات است. از آنجا که تعادل رقابتی کارآمد پارتو است، نمی‌توان ترجیحات کسی را بهتر برآورده کرد بدون کاهش ترجیحات دیگری، اما روشن است که منابع اقتصادی می‌توانند به شیوه‌های گوناگون تخصیص یابند. اقتصاد اثباتی تنها اثرات یک تخصیص را نسبت به دیگری بررسی می‌کند و قضاوت درباره خوب یا بد بودن آن را بر عهده نمی‌گیرد. این وظیفه اقتصاد هنجاری یا اقتصاد رفاه است. خوب یا بد بودن یک تخصیص به معیارهایی بستگی دارد که برای ارزیابی برمی‌گزینیم. برای مثال، ممکن است تخصیصی خوب تلقی شود؛ زیرا گروه خاصی را خوشحال می‌کند، بدون توجه به تأثیرش بر دیگران. یا تنها زمانی خوب دانسته شود که رفاه برخی افزایش یابد بدون کاهش رفاه دیگران. این معیارها معمولاً در چارچوب یک «تابع رفاه اجتماعی» تعریف می‌شوند (Ryan, & Pearce, 1977, p. 354).

از آنجا که دیدگاه افراد درباره خوب یا بد بودن معیارها متفاوت است، تابع رفاه اجتماعی اغلب سازشی میان این دیدگاه‌هاست. در بدترین حالت، به تعداد افراد جامعه ممکن است توابع رفاه اجتماعی متفاوت وجود داشته باشد که هر کدام بهترین تخصیص را از منظر خود نشان می‌دهد؛ مثلاً تخصیصی خوب است که افراد یک طبقه یا گروه درآمدی خاص را شادتر کند، بدون توجه به رضایت دیگران، یا تخصیصی که خوشحالی برخی را بهبود بخشد بدون کاهش خوشحالی هیچ‌کس. قوانین گوناگونی برای این منظور پیشنهاد می‌شود که در چارچوب تابع

هدف اجتماعی یا به طور رایج، تابع رفاه اجتماعی جای می‌گیرند. باید صراحتاً گفت که هیچ تابع رفاه اجتماعی ذاتاً برتر از دیگری نیست، مگر اینکه همه افراد جامعه بر معیارهای انتخاب آن توافق کنند؛ چون افراد در خوب و بد معیارها اختلاف نظر دارند. تابع رفاه اجتماعی عملی معمولاً سازشی میان گروه‌های مختلف است که ویژگی‌های زیادی از «قرارداد اجتماعی» را در خود دارد (Ryan, 1977, P. 355 & Pearce).

این ویژگی‌ها و روش‌شناسی‌های اقتصاد رفاه، بازتاب انتخاب‌های اخلاقی و روشی است. هرچند رفاه آشکارا مهم است، اما آزادی، حفاظت از حقوق و حفظ همبستگی اجتماعی نیز اهمیت دارند و اقتصاد هنجاری می‌تواند بر آنها تمرکز کند، نه فقط رفاه. مسائل کارایی و توزیع را نمی‌توان از هم جدا کرد. توزیع بر بهروزی و رفاه اثر می‌گذارد و از طریق تأثیر بر انسجام اجتماعی، جرم، تحرک اجتماعی، سلامت و حتی رشک و حسادت، بر «کارایی» نیز تأثیر دارد. توزیع نابرابر می‌تواند انگیزه‌های ائتلاف‌کننده برای رقابت در جامعه‌ای باشد که برندگان همه چیز را می‌برند. اندازه کیک اجتماعی ممکن است به نحوه تقسیم آن نیز وابسته باشد (هاسنن و مک‌فرسون، ۱۳۹۸، ص ۲۴۴).

روش پژوهش مسئله حکمرانی بازار از منظر اقتصاد متعارف

در مسئله حکمرانی و تنظیم‌گری، دو دسته نظریات متعارض مطرح می‌باشد: دسته اول نظریاتی است که تنظیم‌گری را برای ایجاد یک نظام حکمرانی مناسب و کارا ضروری می‌دانند و بر ضرورت ایجاد نظام حکمرانی مبتنی بر تنظیم‌گری تأکید دارند؛ و دسته دوم نظریاتی است که شکل‌گیری تنظیم‌گری را دارای آفات و آسیب‌های قابل توجهی می‌دانند و از این رو با شکل‌گیری نظام تنظیم‌گری مخالفت می‌کنند.

نظریات دسته اول که به «نظریه منفعت اجتماعی» معروف است، بیشتر بر منافع حاصل از وجود نهادهای تنظیم‌گر تأکید دارند و ضمن برشمردن آنها از جنبه‌های مختلف وجود نهادهای تنظیم‌گر را موجب صیانت از منفعت عمومی معرفی می‌کنند. این دسته از نظریات تحت عنوان «نظریات منفعت عمومی» قرار می‌گیرند و مبنای اصلی اغلب نظریات شکل‌گیری نهادهای تنظیم‌گر است. ضرورت حکمرانی از جنبه‌هایی همچون اقتصادی، سیاسی، نظام حکمرانی، فنی تخصصی، اقتصاد سیاسی و نیز مکمل نظام قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرد (امامیان و همکاران، ۱۳۹۷). به طور خاص از منظر اقتصادی در مواردی که به دلیل شکست بازار، تخصیص بهینه و دستیابی به بهینه پارتو به صورت عادی محقق نمی‌شود، نیاز به دخالت دولت برای بهبود تخصیص منابع وجود خواهد داشت. برخی از اصلی‌ترین دلایل شکست بازار را می‌توان وجود انحصار (قدرت بازاری)، سود بادآورده، آثار جانبی، اطلاعات ناکافی، کالاهای عمومی، قیمت‌گذاری غارتگرانه، و نابرابری قدرت چانه‌زنی دانست. در این شرایط دولت با دخالت خود زمینه را برای تحقق منفعت عمومی فراهم می‌کند (Baldwin & et al, 2012).

دسته دوم نظریات بیشتر حول محور موضوع «تسخیر تنظیم‌گری» قرار می‌گیرند. این دسته از نظریات بیان

می‌دارند که صاحبان رانت و قدرت، انگیزه بالایی برای استفاده از ظرفیت نهادهای تنظیم‌گر دارند؛ زیرا این نهادها از اختیارات زیاد و متنوعی برخوردارند و کمک زیادی به تحقق منافع صاحبان رانت و قدرت خواهند نمود و به همین دلیل آنها تمام تلاش خود را برای تسخیر و اثرگذاری بر عملکرد تنظیم‌گران خواهند کرد. بدین جهت اکثر تنظیم‌گران تحت نفوذ صاحبان رانت و قدرت قرار می‌گیرند و اصطلاحاً توسط آنها تسخیر می‌شوند و در چنین شرایطی عملکردی متناقض با هدفی که برای آن تأسیس شده‌اند خواهند داشت (امامیان و همکاران، ۱۳۹۷). الگوی شیکاگو که یکی از سردمداران این دیدگاه است، از سه جهت حضور و دخالت دولت در اقتصاد را به‌منظور رفع مشکل شکست بازار مناسب نمی‌داند: الف) موارد محدود شکست‌های بازار و توانایی‌بخش خصوصی در رفع این شکست‌ها؛ ب) توانایی دادگاه‌های غیردولتی در رفع معبود شکست‌های حل نشده؛ ج) عدم توان حاکمیت در رفع شکست‌ها به دلایلی از جمله فساد و تسخیر تنظیم‌گری (Glaeser & Shleifer, 2003).

پشتوانه تفاوت و اختلافات دو دیدگاه موافقین و مخالفین تنظیم‌گری در حکمرانی بازار را می‌توان در مبانی فکری آنان جست‌وجو نمود. نظام بازار آزاد در اندیشه‌های کلاسیک، اساساً بر پایه فلسفه «نظم خودجوش» استوار است که ریشه در تفکرات فلسفی عمیق و گسترده‌ای دارد که هایدک آن را مطرح نمود (سلیمانی، ۱۴۰۴). در شرایطی که دیدگاه رایج در آن دوران، نتایج حاصل از عملکرد بازار را بی‌نظم و آشفته می‌دانست و «برنامه‌ریزی مرکزی» را به‌طور حتم ترجیح می‌داد، آدام اسمیت دیدگاه بازار آزاد را مطرح نمود. در دیدگاه اسمیت، نظام بازار رقابتی دقیقاً نقطه مخالف هرج‌ومرج بود؛ چراکه این نظام یک دست‌نمائی قوی ایجاد کرد و این دست‌نمائی تضمین می‌کرد که منابع به مسیری سوق داده شوند که بیشترین ارزش را داشته باشند؛ یعنی تخصیص منابع به شکلی طبیعی و کارآمد بدون نیاز به دخالت خارجی گسترده (نیکلسون، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸).

«نظم خودجوش» و «برنامه‌ریزی مرکزی» کلان‌گفتمان‌هایی هستند که هر یک بیان اقتصادی آرای فلسفی اکابر پیش از خودند. «نظم خودجوش» برخاسته از «عقلانیت تکاملی کانت» است؛ درحالی‌که «برنامه‌ریزی مرکزی» ریشه در «عقلانیت ثنوی دکارتی» دارد (فیضی، ۱۳۹۰). دکارت با طرح دوگانه روح - بدن، سوژه - ایزه و ذهن - جهان، قائل به عقلانیتی مستقل از ماده و شرایط تاریخی بود که از طریق تعقلی خودبنیاد و درونی قادر به دستیابی به حقیقتی محض است. او مصونیت عقلانیت محض را به‌مثابه «نفس انسان» اثبات کرد و آن را از بدن به‌عنوان هستی مستقل جدا دانست، تا جایی که عقلانیت را به شکلی فراگیر و غیرتاریخی برای شناخت پدیده‌های جهان قائل شد. افزون بر این، انگاره مکانیکی دکارت از بدن و به‌طور کلی جهان طبیعت، نوعی نگاه اثبات‌گرایانه (positive) به جهان است که خواهان کاربست روش‌ها و قانونمندی‌های علوم طبیعی در علوم انسانی می‌باشد. از این‌رو ایده «برنامه‌ریزی مرکزی» بازگوکننده عقلانیت غیرتاریخی، غیرزمانی و مکانی دکارتی

است که هیچ قیدوبندی برای آن متصور نیست و فرض می‌کند عقل انسانی می‌تواند همه چیز را کنترل و برنامه‌ریزی کند (سلیمانی، ۱۴۰۴)

در مقابل عقلانیت ثنوی‌گرای دکارت، عقلانیت تکاملی کانت وجود دارد. کانت، به‌عنوان یکی از اسلاف فکری هایک، با طرح فلسفه «ابده‌نالیسم استعلایی» (Transcendental idealism) یا «عقلانیت تکاملی» (evolutionary rationality)، نوعی همزیستی بین عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان ایجاد می‌کند که در آن عقل نه موجودی منفعل است و نه ماهیتی غیرتاریخی دارد. به عبارتی دقیق‌تر، کانت نقشی فعال برای عقلانیت قائل می‌شود، اما حد و مرز عاملیت عقل از نظر او در چهارچوب قالب‌های خاصی موسوم به «امکانات شناخت» یا «مفاهیم استعلایی» صورت می‌گیرد. «کمیت»، «کیفیت»، «علیت» و «بالاخص «زمان» و «مکان» همان مفاهیم استعلایی‌اند که عقلانیت عامیت خود را در چهارچوب آنها مقید می‌کند. در این نظام فلسفی، پدیدارهای مختلف جهان آن‌طور که هستند بر عقل آشکار نمی‌شوند؛ چراکه عقلانیت برای شناخت اصیل آن باید در قیدوبند اقتضانات خاصی نباشد. از سویی برداشتن از محدودیت‌ها، فهم داده‌های حسی از محیط را ناممکن می‌کند، لذا عقل تنها می‌تواند به تعمق پیرامون تصویری از واقعیت (phenomenon) بپردازد و نه خود واقعیت (nomenon). این دیدگاه فلسفی پایه‌ای برای درک اینکه بازار آزاد چگونه بدون برنامه‌ریزی مرکزی، نظمی طبیعی ایجاد می‌کند، فراهم می‌آورد. از قضا هایک بر آن است تا نشان دهد دانش محدود افراد قابلیت جمع‌آوری تمام داده‌هایی را که «نظم خودانگیزخته» به‌وسیله آن با هماهنگ‌سازی رفتارهای افراد، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته را به وجود می‌آورد، ندارد. بر این اساس «نظام بازار» به‌عنوان یکی از مصادیق بارز، عمده و ملموس «نظم خودجوش»، نه‌تنها تحت کنترل مستقیم انسان نیست که حتی توسط آن افرادی که از آن بهره می‌برند نیز به‌طور کامل درک نمی‌شود. تأثیرپذیری شگرف هایک از عقلانیت تکاملی کانت بدان معناست که ضمن یورش به ادعاهای عقلانیت تصنعی و تقلیل‌گرایی‌های اثبات‌گرایانه، باید از قید خوش‌بینی‌های روشنگری افراطی مبنی بر اینکه همان‌طور که طبیعت را به لطف قانونمندی‌های ماشین‌واره‌اش کنترل کردیم، جامعه را نیز به همین ترتیب در چنگ خود خواهیم داشت، اجتناب کرد. این فلسفه نشان می‌دهد که بازار آزاد نه یک هرج‌ومرج، بلکه یک سیستم پیچیده و خودسازمان‌ده است که از تعاملات آزادانه افراد پدیدار می‌شود (سلیمانی، ۱۴۰۴).

از منظر مخالفین حکمرانی بازار (تسخیر تنظیم‌گری)، پژوهش‌هایی که در نظام بازار انجام می‌شود، باید در روش تحقیق مربوط به گزاره‌های اثباتی صورت پذیرد. فریدمن در مورد روش تحقیق معتقد است اقتصاد به‌عنوان یک علم اثباتی، مجموعه‌ای از تعمیم‌های موقتاً پذیرفته‌شده درباره پدیده‌های اقتصادی است که می‌توان از آنها برای پیش‌بینی پیامدهای تغییر شرایط استفاده کرد. پیشرفت در گسترش این مجموعه تعمیم‌ها، تقویت اعتماد

به اعتبار آنها و بهبود دقت پیش‌بینی‌هایی که ارائه می‌دهند، نه تنها توسط محدودیت‌های توانایی انسانی که مانع جست‌وجوی دانش می‌شود، بلکه همچنین توسط موانعی که برای علوم اجتماعی وجود دارد، با مشکل مواجه می‌شود. اینکه یک فرضیه تنها با تطابق پیش‌بینی‌های آن با پدیده‌های قابل مشاهده، قابل آزمون است، کار را دشوارتر می‌کند. راه معناداری برای مقایسه مستقیم «فرضیات» یک نظریه با «واقعیت» وجود ندارد. دستیابی به «واقع‌گرایی کامل» غیرممکن است و اینکه آیا یک نظریه به اندازه کافی «واقع‌گرایانه» است، تنها با ارزیابی کیفیت پیش‌بینی‌های آن تعیین می‌شود (Friedman, 1966).

هایک معتقد است جناح‌های حاضر در بازار باید بتوانند آزادانه و به هر قیمتی که با طرف مقابل به توافق می‌رسند، خریدوفروش کنند و همین طور هرکس باید در تولید، خریدوفروش هر چیزی که قابل تولید و فروش باشد، آزادی عمل داشته باشد. لازم است شرایط ورود به کارهای مختلف تجاری برای همه و به‌طور مساوی فراهم بوده و قانون نباید هیچ‌گونه تلاش در جهت کنترل قیمت‌ها توسط افراد یا گروه‌های مختلف از طریق نیروهای باز یا پنهان برای ورود به بازار را تحمل کند. هرگونه تلاش در جهت کنترل قیمت‌ها یا میزان تولید محصولات خالص، می‌تواند رقابت را از قدرت آن در ایجاد یک هماهنگی مؤثر بین تلاش‌های افراد، محروم کند؛ زیرا تغییرات قیمت‌ها نمی‌تواند در آن صورت نشانگر بروز تغییرات مرتبط در سایر بخش‌ها بوده و دیگر نمی‌تواند راهنمایی قابل اعتماد برای تصمیمات افراد باشد (هایک، ۱۴۰۲، ص ۸۴). به اعتقاد وی دولت‌ها با وضع قوانین، مجوزها و محدودیت‌ها، در واقع از شکل‌گیری رقابت جلوگیری می‌کنند. حتی در صنایعی که به نظر انحصاری می‌رسند، پیشرفت‌های فناوری و نوآوری می‌تواند آنها را تغییر دهند و رقابت جدید ایجاد کنند. به‌عنوان مثال، در صنایعی مثل ارتباطات که به‌عنوان انحصار طبیعی شناخته می‌شدند، ورود فناوری‌های جدید، بازار را به‌سوی رقابت سوق داده است. البته از دیدگاه هایک، ممنوعیت استفاده از مواد زیان‌بار آلوده به سم، لزوم توجه به برخی هشدارها در به‌کارگیری آنها، محدود کردن ساعات کاری یا ضرورت توجه به موازین بهداشتی همگی در حفظ رقابت نقش دارند (هایک، ۱۴۰۲، ص ۸۵-۸۶).

اما از دیدگاه موافقین حکمرانی بازار، رفاه جامعه نمی‌تواند مجموع رفاه تک‌تک افراد جامعه باشد و جامعه بزرگ نمی‌تواند از طریق موافقت‌نامه میان افراد آن جامعه به یک نظم مسالمت‌آمیز و آرام و سایر کالاهای عمومی دست یابد. عدم دستیابی جوامع بزرگ به اهداف آرمانی متصور، کم‌کم نظریه‌پردازان را به این سمت سوق داد که برای تضمین و کارایی موافقت‌نامه میان افراد و نیز گسترش فضای لازم جهت کارآمدی آنها در زمینه‌های مختلف، حضور دولت امری ضروری بوده و این ضرورت در راستای منافع معقول کل جامعه می‌باشد (افتخاری، ۱۳۸۳).

شکست بازار از جمله کلیدواژه‌های اصلی در ناتوانی بازار در ایجاد کارایی و رفاه جمعی جامعه است. یکی

از دلایل اصلی ناکارایی بازارها در تحقق کارایی اقتصادی، آثار خارجی، شرایط عدم اطمینان و بازده صعدی نسبت به مقیاس است. این عوامل سبب می‌شوند که سازوکار بازار به تنهایی نتواند به تخصیص بهینه منابع دست یابد (لیارد و والترز، ۱۳۹۳، ص ۲۹-۳۴). مداخله دولت، برنامه‌ریزی و سیاست‌ورزی مبتنی بر ارزش‌ها در موارد شکست بازار، سبب شد مسئله بازار در گزاره‌های هنجاری و اقتصاد رفاه وارد شود. مکتب نئوکلاسیک رفاه با اعتقاد به وجود شکست‌های بازار در تخصیص منابع (بنابر وجود آثار خارجی) یا مصالح اقتصاد کلان، مداخلات اقتصادی دولت را در این شرایط ضروری می‌شمارد. این مداخلات اغلب از طریق اعمال سیاست‌های مالی و اخذ مالیات در شرایط بروز آثار خارجی، قابل انجام است. این در حالی است که نئوکلاسیک‌های لیبرال به‌هیچ‌عنوان برای دخالت دولت در اقتصاد جایگاهی قائل نشده و در تمام شرایط با اعتقاد به کارایی سازوکارهای بازار، دولت بهینه را «دولت حداقل» تعریف می‌کنند (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶). علاوه بر این، یکی دیگر از جنبه‌های مهم شکست بازار، توزیع ناعادلانه مالکیت عوامل تولید است. برای اینکه تعادل بازار آزاد بتواند بهینه اجتماعی باشد، مالکیت عوامل تولید باید به شکلی توزیع شود که تمام افراد جامعه بتوانند سبد مصرفی متناسب با وضعیت حداکثر رفاه اقتصادی را تهیه کنند (لیارد و والترز، ۱۳۹۳، ص ۳۴). نابرابری در توزیع منابع، نه تنها عدالت اجتماعی را به خطر می‌اندازد، بلکه کارایی اقتصادی را نیز کاهش می‌دهد. بنابراین اصلاح این نابرابری‌ها از طریق سیاست‌های توزیعی و دخالت دولت برای برقراری توازن در قدرت خرید و فرصت‌ها، بخشی ضروری از تلاش برای بهبود عملکرد بازار است. در هر صورت چون در بسیاری موارد، سازوکار بازار ملاحظات رفاهی یا ترجیحات جمعی را در نظر نمی‌گیرد و اگر توزیع اولیه امکانات در جامعه‌ای عادلانه نباشد، دولت در عمل بخش بزرگی از مداخلات خود را با انگیزه بهبود توزیع صورت می‌دهد، این مسئله در بیشتر موارد با عنوان «شکست بازار» خوانده می‌شود (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶).

چه مدافعین حکمرانی بازار و چه مخالفین آن، هرچند در نظریات خود در محدوده دخالت در بازار و شرایط و ضوابط آن اختلاف نظر جدی دارند، اما همگی ذیل اقتصاد هنجاری قرار می‌گیرند. توضیح آنکه اقتصاد متعارف که به مکتب سرمایه‌داری تعلق دارد، وضعیت بهینه‌ای مرکب از حوزه‌های تولید محصول، توزیع، بازتوزیع و مصرف را هدف قرار می‌دهد. ویژگی شاخص این وضعیت عبارت از این است که در آن مطلوبیت کل بیشینه می‌شود. با توجه به اهداف تعیین شده، مدل پیشنهادی حکمرانی بازار اساساً بهترین روش اقتصادی برای دستیابی به چنین هدفی است. البته همه نظریات مربوط به حکمرانی بازار، علی‌رغم اختلافات زیادی که در محدوده تحقق، شرایط و ضوابط دارند، همگی مدعی هستند نظریه پیشنهادی آنها بهترین روش برای رسیدن به اهداف مکتب سرمایه‌داری است و نسبت به روش‌های دیگر بهتر می‌تواند این بهینه‌سازی را محقق نماید (کرمی، ۱۴۰۳، ص ۲۳).

از این رو هر چند نظریه «تسخیر تنظیم‌گری» به پشتوانه نظم خودجوش بازار، به نوعی منکر دخالت در بازار است و روش تحقیق خود را در اقتصاد اثباتی منحصر می‌کند، اما در واقع مدعی است هدف رفاه اجتماعی را تحقق می‌بخشد. این نظریه بر اساس بازار آزاد و نظم خودانگیخته، توصیه‌های سیاستی را تجویز می‌کند که باید مداخلات حاکمیتی در بازار به نحو حداقلی باشد و صرفاً در عرصه‌هایی مانند قانون‌گذاری، حفاظت از حقوق مالکیت و ایجاد آزادی و چارچوب‌های حقوقی منحصر گردد. همچنین بهینه‌سازی نئوکلاسیکی مبتنی بر عقلانیت کامل در بازار آزاد برای رسیدن به هدف منافع اجتماعی نیز عملاً یک دستور و توصیه برای حداکثرسازی منافع است نه صرف تبیینی از واقع (اقدس طینت و همکاران، ۱۳۹۸)؛ زیرا شناخت واقعیت‌هایی که عینیت خارجی دارند نسبت به تجویز و توصیه یکسان نیستند. برای مثال رنگ سیاه سنگ‌های موجود در کره ماه یک واقعیت عینی است و مسموم بودن آب شرب یک شهر نیز ممکن است یک واقعیت عینی دیگر باشد. علم به واقعیت اول هیچ‌گونه خواست و توصیه‌ای در ساحت روح دانشمند به دنبال ندارد، ولی شناخت واقعیت عینی دوم در ساحت روح دانشمند علوم آزمایشگاهی، دستورالعمل و توصیه‌های مناسب را به دنبال دارد. این قبیل شناخت‌هایی که در ارتباط با خواسته‌ها و نیازهای انسان‌ها هستند، اقتضائات خاص خود را دارند (نظری، ۱۳۸۹). شناخت اقتصاددانان از واقعیت و رابطه متغیرات عینی اقتصاد جامعه نیز چنین اقتضایی را دارد که تجویز مناسب را برای سیاست‌مداران و مسئولان صادر می‌کنند. بر همین اساس، زمانی که آدام اسمیت تقسیم کار را می‌ستود، مقصودش این بود که اگر بالا رفتن رفاه مادی، هدف عمومی مطلوبی است، تقسیم کار کمکی است برای رسیدن به این هدف. همچنین آنگاه که رشد اقتصادی را هدف مهم اجتماعی - اقتصادی تلقی می‌کرد، به قناعت در مصرف و انباشت سرمایه جهت دسترسی به این هدف را توصیه می‌نمود. نظریه‌های مربوط به شرایط تعادل اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و ثبات آنها نیز همین ماهیت تجویزی را دارند (Mises, 1993, p. 35).

بنابراین هر چند نظریات مربوط به حکمرانی بازار در حیطه اقتصاد خرد، اختلاف نظر دارند، اما آنچه که مسئله حکمرانی را ذیل اقتصاد هنجاری قرار می‌دهد، آن است که حکمرانی بازار اساساً یک راهبرد مدیریتی مطلوب برای رسیدن به نقطه مطلوب ارزشی است. هر چند این راهبرد مدیریتی به ادعای نظریه‌پردازان اقتصاد نئوکلاسیک از گذرگاه بازار آزاد عبور نماید، اما سبب نمی‌شود از حیث روش‌شناسی ذیل اقتصاد اثباتی مورد پژوهش قرار گیرد.

روش پژوهش مسئله حکمرانی بازار در اقتصاد اسلامی

آنچه که در پاسخ به مسئله بازار و مشخص نمودن شرایط و ضوابط آن تعیین‌کننده است، روشن نمودن روش‌شناسی مسئله حکمرانی بازار در اقتصاد اسلامی است تا بتوان در مسیر درستی پژوهش‌های لازم را انجام داد. تفکیک اقتصاد اثباتی و هنجاری عمدتاً در پی تلاش اقتصاددانان برای تبعیت از علوم تجربی همچون

فیزیک و ارائه هویت علمی به دانش اقتصاد در قالب ارائه قوانین جهان شمول اثباتی مطرح شده است. تمایل به تبدیل اقتصاد به دانشی مشتمل بر قوانین جهان شمول عمدتاً از اواخر قرن نوزدهم میلادی و هم‌زمان با گسترش اقتصاد نئوکلاسیک آغاز گردید. اقتصاددانان نئوکلاسیک با استفاده از این تفکیک ادعا کردند که واقعیت و ارزش نه تنها قابل تفکیک‌اند، بلکه از یکدیگر مستقل نیز می‌باشند؛ از این رو پاسخ به هر مسئله مربوط به واقعیت، به ارزش‌ها و بایدها مربوط نیست و برعکس. بر اساس این دیدگاه، علم اقتصاد اثباتی (Positive) باید فارغ از ارزش باشد و در واقع فارغ از ارزش نیز است (ر.ک: هاسمن و مک‌فرسون، ۲۰۰۶، ص ۲۹۶).

بر این اساس، یک نظریه «اثباتی» فقط ادعای توصیف واقعیت را دارد و به توصیف چگونگی عملکرد اقتصاد یا آنچه که «هست» می‌پردازد (استیگلیتز، ۱۳۹۱، ص ۲۵). اقتصاد اثباتی از چند کارکرد مهم برخوردار است که پاره‌ای از آنها عبارت‌اند از: ۱. پیش‌بینی: اقتصاد اثباتی به اقتصاددان قدرت می‌دهد تا بتواند ویژگی‌های رفتارهای اجتماعی افراد یک جامعه را پیش‌بینی کند؛ ۲. تبیین: نوعی از تبیین که کاربرد آن رواج دارد به تبیین علی شناخته می‌شود. این تبیین اصطلاحاً به معنای بیان علت یک پدیده است. اقتصاد اثباتی به اقتصاددان قدرت می‌دهد تا بتواند علل پیدایش یک پدیده اقتصادی را پیدا و معرفی کند؛ ۳. توصیف: توصیف به معنای حکایت و اخبار از واقعیت است. با قوانین و نظریات علمی می‌توان امور واقع را بهتر شناخت و توصیف و دسته‌بندی کرد. این کارکردها همگی اثباتی‌اند و گزاره‌های علمی که به اقتصاددان قدرت چنین کارکردهایی را می‌دهد نیز باید اثباتی باشد (کرمی، ۱۴۰۳، ص ۷۷). در مقابل، اقتصاد هنجاری (normative) در مورد گزاره‌هایی که بر مطلوب یا نامطلوب بودن یک امر دلالت دارند، به کار می‌رود و به بررسی ارزش‌ها و خطمشی‌ها می‌پردازد. ضوابطی را که گزاره هنجاری به آنها اشاره دارد، ضوابط معیارهای اخلاقی هستند که به ما می‌گویند چه چیزی را خوب یا بد و درست یا اشتباه بدانیم (Machlup, 1978, p. 429).

مک‌لاپ همچنین اصطلاح «ابزاری» (Instrumental) را نیز در مورد گزاره‌هایی به کار می‌برد که بر مطلوب بودن یا نبودن یک فعل برای رسیدن به هدف مطلوب دیگری دلالت دارند. به دیگر تعبیر، وصف «ابزاری» برای دستورالعمل‌هایی به کار می‌رود که کنش‌ها را برای دستیابی به اهداف مشخص جهت می‌دهند (Machlup, 1978, p. 429, 435). از نگاه وی تمایز اقتصاد هنجاری و ابزاری عمدتاً با توجه به متعلق ارزش‌گذاری و تجویز ترسیم شده است. در اقتصاد هنجاری، معیارها و استانداردهای ارزشی تجویز می‌شوند و در اقتصاد ابزاری (عملی)، یک رفتار یا عمل تجویز می‌شود. بر این اساس، گزاره‌های اقتصاد هنجاری از سنخ گزاره‌های ارزشی بود و گزاره‌های اقتصادی عملی از سنخ توصیه عمل خاص برای دستیابی به یک هدف یا ارزش می‌باشند. بر این اساس، اقتصاد عملی چگونگی دستیابی به اهداف و ارزش‌ها را مشخص می‌کند که از آن تعبیر

به ابزاری می‌شود (توکلی، ۱۳۹۷).

گزاره‌های اثباتی، دستوری و ابزاری را می‌توان به‌وسیله ارتباطات ساده بین حوادث A و B بدین صورت مشخص نمود:

گزاره اثباتی: اگر A [واقع شود]؛ سپس B [واقع خواهد شد]؛ به این معنا که B معلول علت A است.
 گزاره دستوری: B خوب است؛ یعنی شما باید B را کسب کنید (در به‌دست آوردن B بکوشید).
 گزاره ابزاری: اگر شما B را می‌خواهید، A آن را برای شما به‌دست می‌آورد؛ یعنی A وسیله برای رسیدن به هدف B است (مک‌لاپ، ۱۳۸۱).

بنابر تقسیم‌بندی پیشنهادی مک‌لاپ از روش‌شناسی گزاره‌های اقتصادی، می‌توان مسائل مختلف در اقتصاد اسلامی را نیز بر همین اساس ارزیابی نمود؛ از این‌رو در روش‌شناسی اقتصاد اسلامی، تقسیم‌بندی اثباتی و هنجاری مورد توجه قرار گرفته و مطالعات زیادی حول آن شکل گرفته است. اقتصاد هنجاری و اثباتی اسلامی از این جهت قابل تفکیک‌اند که هر یک کارکرد متفاوتی دارند. اقتصاد هنجاری اسلامی علاوه بر ترسیم وضعیت‌های مطلوب و ارزیابی وضعیت موجود، حاوی توصیه‌هایی برای دستیابی به وضعیت مطلوب است. این توصیه‌ها می‌تواند ناظر به ساختارها و یا سیاست‌های اقتصادی باشد. در مقابل، اقتصاد اثباتی به تبیین رفتارهای عاملان اقتصادی و کارکرد نظام اقتصادی می‌پردازد. این تحلیل رفتاری و کارکردی جدا از مباحث اقتصاد هنجاری نیست. تحلیل مزبور حداقل وابسته به ساختارها و سیاست‌های اقتصادی است که در جامعه ایجاد و اجرا می‌شود. هدف از اقتصاد اثباتی اسلامی، توصیف، تبیین و پیش‌بینی است؛ درحالی‌که اقتصاد اسلامی هنجاری، ارزیابی و ارزش‌دآوری و توصیه ساختار و سیاست‌های اقتصادی می‌باشد (توکلی، ۱۳۹۷).

شهید صدر در تحلیل‌های خود از دوگان مذهب و علم اقتصاد اسلامی بحث می‌کند. ایشان معتقد است مذهب اقتصادی برای یک جامعه، روشی است که جامعه تبعیت از آن را در زندگی اقتصادی جهت حل مشکلات عملی خود برمی‌گزیند. علم اقتصاد نیز علمی است که به تبیین زندگی اقتصادی، پدیده‌ها و رویدادهای آن، رابطه بین این پدیده‌ها و رویدادها با اسباب و عوامل ایجادکننده آن می‌پردازد (صدر، ۱۴۰۰ق، ص ۳۷۷). شهید صدر تمایز مذهب و علم اقتصاد را در کارکرد آن دو می‌بیند. ایشان مذهب را متکفل ارائه روش و طریق، و علم را در پی تبیین واقعیت می‌داند. مفهوم علم اقتصاد در کاربردهای شهید صدر شباهت زیادی به اقتصاد اثباتی دارد، ولی تناظر یک به یکی بین مذهب اقتصادی و اقتصاد هنجاری وجود ندارد. این دو از این جهت شبیه‌اند که هر دو متضمن ارزش‌گذاری می‌باشند. در اقتصاد هنجاری، ارزش‌گذاری رکن اساسی است و در مذهب اقتصادی نیز ارزش عدالت، محور تحلیل است (توکلی، ۱۳۹۷).

هرچند اقتصاد هنجاری با تبیین ارزش‌ها و توصیه سیاست‌ها معرفی می‌شود، ولی بهتر است بین این دو وظیفه تفکیک شود. این تفکیک خصوصاً برای اقتصاد اسلامی ثمرات زیادی دارد و جایگاه هر کدام از علوم اسلامی و کارکرد آن را در اقتصاد هنجاری و اقتصاد تجویزی با وضوح بیشتری مشخص می‌نماید.

با توجه به نکات مطرح شده و تقسیم‌بندی پیشنهادی مک‌لاپ، به نظر می‌رسد خصوص مسئله حکمرانی مطلوب بازار را می‌توان ذیل اقتصاد تجویزی (ابزاری) ترسیم نمود. توضیح آنکه حکمرانی اقتصادی با رویکرد اسلامی عبارت است از مجموعه قواعد و چارچوب‌ها و ارائه سازوکارها یا ترتیبات نهادی بر اساس مبانی اسلامی و برگرفته از هنجارهای اسلامی که بهره‌مندی از جامعه یا اقتصادهای ملی را از مواهب به صورت منصفانه و عادلانه در جامعه بهینه می‌سازد (مقصودی و همکاران، ۱۴۰۱). بازار مطلوب اسلامی متکی بر ارزش‌ها و هنجارهایی است که حکمرانی اسلامی، ارائه راه‌حلی برای عبور از وضعیت موجود برای رسیدن به نقطه مطلوب است؛ از این رو می‌توان حکمرانی اسلامی بازار را در دسته اقتصاد تجویزی قرار داد، نه اقتصاد اثباتی و هنجاری. هرچند در بازار مطلوب اسلامی، مجموعه‌ای از گزاره‌های اثباتی و هنجاری وجود دارد، اما حکمرانی بازار در حقیقت مدیریت فرآیند رسیدن به نقطه مطلوب بازار اسلامی است.

عناصر مهمی در نقطه مطلوب بازار اسلامی مؤثر می‌باشند، از جمله قیمت عادلانه به عنوان قلب تپنده بازار اسلامی، یکی از عناصر ارزشی و هنجاری است که برای طراحی بازار مبتنی بر آن جهت رسیدن به نقطه مطلوب، می‌بایست دستورات شرعی مرتبط با آن را به عنوان توصیه‌هایی سیاست‌گذارانه به کار گرفت. امام علی علیه السلام به مالک اشتر دستورات خاصی برای تعیین قیمت‌ها مطابق با مقتضیات عدالت فرمودند. امام علیه السلام با والی خود در مورد بازرگانان صحبت کرد و سپس فرمود:

وَاعْلَمُ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا، وَشَحًا قَبِيحًا، وَاخْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ، وَذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ. فَاَمْنَعُ مِنَ الْاِخْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَعَ مِنْهُ، وَلَيْكُنَ الْبَيْعُ بَيْنًا سَمْحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمَبْتَاعِ «(نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ حضرت فرمودند: اما می‌دانم که در بسیاری از بازرگانان، تنگ‌نظری آشکار و بخل زشت و احتکار منافع و کنترل بر فروش وجود دارد و این همان چیزی است که برای مردم موجب ضرر می‌باشد و برای حاکمان و مسئولان نیز عیب است. پس از احتکار منع کن؛ چراکه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از انحصار جلوگیری می‌کرد. بگذار خرید و فروش آسان و روان باشد: با عدل منصفانه و قیمت‌هایی که به دو طرف فروشنده و خریدار اجحافی نشود.

از این رو قیمت عادلانه یک هدف مهم و ارزش اسلامی به‌شمار می‌رود که در نظام اقتصادی اسلام نیز، عنصر «عدالت» یکی از کلیدی‌ترین ارزش‌های آن محسوب می‌گردد.

همچنین یکی دیگر از عناصر مهم در بازار مطلوب اسلامی، حقوق مالکیت می‌باشد که به‌عنوان یک ارزش مورد توجه است. مشخص نمودن حدود و ثغور مالکیت افراد و التزام به رعایت آن، یکی از ارکان بنیادین طراحی و حکمرانی بازار اسلامی، برای رسیدن به نقطه مطلوب بازار است. حکمرانی بازار از طریق بسته‌های جامع حقوق مالکیت (شامل حق تصاحب، استفاده، مدیریت، درآمد، سرمایه، امنیت، انتقال به ارث، فقدان محدودیت زمانی و ممنوعیت استفاده زیان‌بار)، قواعد فقهی دادوستد (مانند قاعده تسلیط، شرط مالیت در معاملات، مکاسب محرمه، قاعده لاضرر، ضمانت و احترام مال مؤمن)، و توازن ارزش افزوده با سود (از طریق منع سود ناشی از اضطرار، احتکار، ربا، قمار، نجش و تلقی رکیان) نقش تعیین‌کننده‌ای در حقوق مالکیت ایفا می‌کند. این عناصر نه تنها ساختار مالکیت را شفاف و مشروع می‌سازند، بلکه با جلوگیری از سوءاستفاده، تضمین عدالت توزیعی و تخصیصی، و کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و آثار خارجی منفی، چارچوبی منسجم برای حکمرانی بازار فراهم می‌آورند که در آن کارایی اقتصادی با اخلاق و عدالت اسلامی هم‌افزا می‌شود.

وجود اطلاعات متقارن نیز، یکی از عناصر مطلوب بازار اسلامی است. آموزه‌های اسلامی با لحاظ عدم تقارن اطلاعات در عینیت، در پی ارائه مدلی از بازار می‌باشد که مشکل اطلاعات نامتقارن در آن به حداقل رسانده و با منع معاملات مبتنی بر جهالت و نهی معاملات غرری تلاش می‌کند اطلاعات طرفین معامله به کامل‌ترین اندازه ممکن برسد. احکامی همچون حرمت نجش، منع سمساری، حرمت تلقی رکیان، منع غرر، منع تبانی و انحصار، حرمت غش، تدلیس و کذب درحقیقت به نوعی به مسئله سوءاستفاده از فقدان اطلاعات اشاره دارند. ایجاد شفافیت در بازار، یکی از عوامل حکمرانی بازار برای رساندن آن به نقطه مطلوب است.

همچنین باید توجه داشت که بازار مورد نظر اسلامی دارای تفاوت‌هایی ساختاری با بازار آزاد رقابتی است و ارزش‌ها و آداب اخلاقی کسب و کار در آن نقش کلیدی دارد. مواردی از قبیل استحباب اقاله نادم، رعایت انصاف و عدل، مسامحه و آسان‌گیری در خریدوفروش و رعایت سایر مسائل اخلاقی حاکی از اصالت رویکرد الهی در باب بازار است. بدین ترتیب قیمتی که در این ساختار نهادی با ویژگی‌های شرعی و اخلاقی دینی منحصر به خود شکل می‌گیرد، صرفاً یک قیمت رقابتی مبتنی بر نفع‌طلبی شخصی نیست، بلکه علاوه بر آن حاوی انگیزه‌های اخلاقی و مقید به چارچوب‌های شرعی است (حسینی و همکاران، ۱۳۹۹).

در بازار اسلامی، مسئله قیمت عادلانه، حقوق مالکیت، وجود شفافیت، ارزش‌های اخلاقی و سایر ویژگی‌های ارزشی بازار، گزاره‌هایی ارزشی و هنجاری است که نحوه تحقق و فرآیند حل مسائل آن برای رسیدن به وضع مطلوب، موضوع حکمرانی بازار اسلامی خواهد بود. از این‌رو روش تحقیق در مسئله حکمرانی بازار، به کلی متفاوت از گزاره‌های اثباتی و هنجاری می‌باشد؛ چراکه گزاره‌های اثباتی به تبیین واقعیات و گزاره‌های هنجاری به تبیین

ارزش‌ها می‌پردازند؛ درحالی‌که گزاره‌های اقتصاد تجویزی، ابزارهای تحقق و چگونگی رسیدن به نقطه مطلوب را مورد مطالعه قرار می‌دهد که در اقتصاد اسلامی جایگاه فقه، به‌ویژه رویکرد فقه نظام، در این خصوص جهت مدیریت دوران گذار، بسیار پررنگ خواهد بود؛ چراکه فقه نظام به‌عنوان یک رویکرد نظام‌ساز هم ناظر به مباحث نظری حکمرانی و طراحی نظامات در مقام اندیشه است و هم ناظر به عمل بوده و به فرآیندها، ساختارها و حتی نهادهای عینی جامعه می‌پردازد (اعرافی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۵).

در رویکرد اسلامی مبتنی بر نظریه شهید صدر، تعیین و تنظیم قواعد اقتصادی و چارچوب‌ها بر عهده علم فقه است. منطق طراحی بازار در نگرش اسلامی همان منطق فقهی است که به دنبال تخصیص و توزیع عادلانه، منصفانه و مشروع مواهب به عموم مردم و جامعه است. بنابراین مواهب، اعم از کالاها و خدماتی که موضوع حکمرانی هستند، طبق چارچوبی هدفمند و دقیق با مقصود مشخص، در نسبت با معوض‌های معین پیوند می‌خورند و سازوکار تسویه مناسب در محیط بازار متناسب با قواعد اسلامی را شکل می‌دهند (مقصودی و همکاران، ۱۴۰۱). علاوه بر این، در گزاره‌های هنجاری می‌توان از مجموعه علوم اسلامی و خصوصاً آموزه‌های حکمی، معرفتی، کلامی و اخلاقی کمک بیشتری گرفت.

جمع‌بندی و نتایج

در ادبیات حکمرانی اقتصادی بازار، دو دیدگاه بنیادین و متعارض در خصوص ضرورت و ماهیت حکمرانی بازار قابل شناسایی است: دیدگاه نخست، معروف به نظریه منفعت عمومی (Public Interest Theory)، تنظیم‌گری را پاسخی ضروری به پدیده شکست بازار می‌داند. شکست بازار در سطوح مختلف - شامل انحصار طبیعی یا مصنوعی، آثار خارجی مثبت و منفی، اطلاعات نامتقارن، کالاهای عمومی، نابرابری قدرت چانه‌زنی، و حتی مسائل کلان مانند بیکاری ساختاری و نابرابری درآمدی - تخصیص بهینه منابع را مختل می‌کند. از این منظر، مداخله دولت از طریق نهادهای تنظیم‌گر مستقل، نه تنها کارایی تخصیصی را احیا می‌کند، بلکه عدالت توزیعی را نیز تضمین می‌نماید؛ دیدگاه دوم، مبتنی بر نظریه تسخیر تنظیم‌گری (Regulatory Capture) و فلسفه نظم خودانگیخته (Spontaneous Order)، بر محدودیت واقعی و گستره شکست‌های بازار تأکید دارد و معتقد است بخش خصوصی و مکانیسم‌های دادگاهی غیردولتی قادر به رفع اکثر این نارسایی‌ها هستند. این دیدگاه، ریشه در سنت لیبرالیسم کلاسیک و عقلانیت تکاملی کانت - هایک دارد و بازار را سامانه‌ای پیچیده و خودسازمان‌ده می‌بیند که هرگونه مداخله گسترده، خطر تسخیر نهادهای تنظیم‌گر توسط گروه‌های ذی‌نفع رانت‌جو و در نتیجه تشدید ناکارایی را به همراه دارد.

هرچند اقتصاد متعارف، به‌ویژه جریان اصلی نئوکلاسیک، روش‌شناسی خود را بر اساس دیدگاه دوم بنا نهاده

است و در ظاهر به یک‌سری گزاره‌های اثباتی (Positive Statements) بسنده می‌کند. با این حال، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این ادعای خلوص اثباتی درست نیست، بلکه اساساً حکمرانی بازار، علی‌رغم اختلاف نظر در این حیطه، مبحثی هنجاری (Normative Statements) است. نظریات پیرامون حکمرانی بازار صرفاً توصیف نمی‌کنند که بازار «چگونه کار می‌کند»، بلکه تجویز می‌کنند که برای بیشینه‌سازی رفاه جامعه (هدف ارزشی مکاتب مختلف)، اقتصاد «باید چگونه اداره شود». حتی نظریه «تسخیر تنظیم‌گری» که ظاهراً اثباتی به نظر می‌رسد و دخالت حاکمیت را بسیار محدود می‌کند، در واقع با استناد به نظم خودانگیخته، توصیه می‌کند دولت تنها در قانون‌گذاری و حفاظت از حقوق مالکیت دخالت کند تا رفاه بیشینه شود. بنابراین حکمرانی بازار نه یک مسئله صرفاً اثباتی، بلکه یک راهبرد هنجاری برای تحقق نقطه مطلوب است، صرف‌نظر از اینکه این راهبرد از مسیر بازار کاملاً آزاد بگذرد یا با تنظیم‌گری همراه باشد.

با توجه به نتایج مذکور، برای تحلیل مسائل کاربردی و سیاستی مانند حکمرانی بازار، ضرورت بهره‌گیری از مجموعه گزاره‌هایی ابزاری یا تجویزی (Instrumental Statements) آشکار می‌شود. این گزاره‌ها چنانچه یکایک آنها اثباتی باشند نیز، مجموعه آنها به «چگونگی» دستیابی به اهداف مطلوب از طریق ابزارها، سازوکارها و ترتیبات نهادی می‌پردازند و پلی میان ارزش‌های هنجاری و واقعیت‌های اثباتی ایجاد می‌کنند. این رویکرد در اقتصاد اسلامی از اهمیت راهبردی برخوردار است؛ زیرا ارزش‌های محوری مانند عدالت توزیعی و تخصیصی، انصاف در معاملات، و قیمت عادلانه نه تنها هنجاری هستند، بلکه نیازمند طراحی عملی مکانیسم‌های تحقق می‌باشند.

به نظر می‌رسد روش‌شناسی مناسب برای پژوهش در حکمرانی بازار - به‌ویژه از منظر اقتصاد اسلامی - قرارگیری ذیل اقتصاد ابزاری (تجویزی) است. در این چارچوب، حکمرانی فراتر از توصیف وضعیت موجود (اثباتی) یا ارزیابی ارزشی محض آن (هنجاری) عمل می‌کند، بلکه به مدیریت فرآیند گذار به بازار مطلوب می‌پردازد. این روش‌شناسی تجویزی، پژوهش را از دام تقلیل‌گرایی اثبات‌گرایانه یا انتزاع هنجاری صرف‌رهایی می‌بخشد و به‌سوی سیاست‌گذاری عملی، مؤثر و عدالت‌محور هدایت می‌کند که در آن کارایی اقتصادی نه در تقابل، بلکه در هم‌افزایی با عدالت اسلامی قرار می‌گیرد. در بازار اسلامی، مسئله قیمت عادلانه، حقوق مالکیت، وجود شفافیت، ارزش‌های اخلاقی و سایر ویژگی‌های ارزشی بازار، گزاره‌هایی ارزشی و هنجاری است که نحوه تحقق و فرآیند حل مسائل آن برای رسیدن به وضع مطلوب، موضوع حکمرانی بازار اسلامی خواهد بود که ذیل روش‌شناسی اقتصاد تجویزی قرار می‌گیرد. البته روش تحقیق و پژوهش لازم برای تولید گزاره‌های اقتصاد تجویزی، موضوع مستقل مهمی است که پیشنهاد می‌شود مطالعات آینده ناظر به آن صورت پذیرد.

منابع

نهج البلاغه.

- استیگلیتز، ژوزف ای. (۱۳۹۱). اقتصاد بخش عمومی. ترجمه محمد مهدی عسکری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- اعرافی، علیرضا (۱۳۹۵). درآمدی بر اجتهاد تمدن ساز. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
- افتخاری، حمید (۱۳۸۳). مبانی نظری دخالت دولت. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس.
- اقدس طینت، جواد، پورفرج، علیرضا و کریمی موغاری، زهرا (۱۳۹۸). ماهیت ترکیبی بهینه‌سازی و تصمیم‌گیری نهادی. جستارهای اقتصادی، ۱۶(۳۲)، ۱۲۱-۱۴۷.
- امامیان، سیدمحمدصادق، ذوالفقاری، امیراحمد، محمدزاده، احسان و زمانیان، مرتضی (۱۳۹۷). مفهوم تنظیم‌گری و ارتباط آن با نظام حکمرانی. مرکز پژوهش‌های مجلس. شماره ۱۵۹۴۰.
- توکلی، محمدجواد (۱۳۹۷). بررسی امکان‌پذیری تمایز اقتصاد اسلامی اثباتی و هنجاری. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۸(۷۲)، ۳۳-۵.
- حسینی، شمس‌الدین و شفیعی، افسانه (۱۳۸۶). تعامل دولت و بازار و رویکرد تنظیم در اقتصاد ایران؛ تأملی در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی. پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ۱۵(۴۳)، ۲۵-۶۰.
- حسینی، سیدعقیل، بهمن‌پوری، عبدالله و حیدری خوراسگانی، محمدرضا (۱۳۹۹). تحلیل فقهی - اقتصادی قیمت و قیمت‌گذاری (تسعیر) با تکیه بر دیدگاه علامه حلی. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۱(۲۲)، ۱۴۳-۱۵۴.
- سلیمانی، محمدامین (۱۴۰۴). مبانی فلسفی نظم خودانگیخته. وبسایت: <https://iifom.com/eco102/>
- صدر، محمدباقر (۱۴۰۰ق)، اقتصادنا، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- فیضی، مهدی (۱۳۹۰). جادوی کاتالاکسی. مهرنامه، ۲(۱۱).
- کریمی، محمدحسین (۱۴۰۳). ماهیت فلسفی اقتصاد رفاه و رابطه آن با فلسفه اخلاق. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مؤسسه اخلاق و تربیت.
- لیارد، پی. آر جی و والترز، ا.ا. (۱۳۹۳). تئوری اقتصاد خرد. ترجمه عباس شاکری. تهران: نشر نی.
- مقصودی، حمیدرضا، بهرامی، حسین، سعیدی، علی و احسان‌فر، ابوالفضل (۱۴۰۱). بررسی نقش و اثرات نظریه طراحی بازار در حکمرانی اقتصادی با رویکرد اسلامی. مطالعات اقتصاد اسلامی، ۱۵(۲۹)، ۲۸۵-۳۲۰.
- مک‌لاپ، فریتز (۱۳۸۱). اقتصاد اثباتی و دستوری. ترجمه یدالله دادگر و محمدنقی نظریور. مفید، ۳۱، ۱۵۱-۱۸۴.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۹). روش‌شناسی تمایز اقتصاد اثباتی و هنجاری و بازنگری آن در در راستای نظریه‌پردازی علم اقتصاد اسلامی. روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۶(۶۴ و ۶۵)، ۳۳-۴۱.
- نیکلسون، والتر (۱۳۸۹). نظریه اقتصاد خرد. ترجمه محمد مهدی عسکری. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- هاسمن، دانیل و مک‌فرسون، مایکل (۱۳۹۸). تحلیل اقتصادی، فلسفه اخلاق و سیاست عمومی. ترجمه سیدهادی عربی. قم: سبحان.

هایک، فریدریش (۱۴۰۲). راه بردگی. ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش. تهران: نگاه معاصر.

Baldwin, Robert and Martin Cave and Martin Lodge (2012). *Understanding Regulation: Theory, Strategy, and Practice*, OUP Oxford, UK.

Friedman, M. (1953). *The Methodology of Positive Economics*. p. 3-43 of *Essays in Positive Economics*. Chicago: University of Chicago Press.

Friedman, M. (1966). *The Methodology of Positive Economics*. In *Essays In Positive Economics* (Chicago: Univ. of Chicago Press, 1966), 3-16, 30-43.

Glaeser, Edward I. and Andrei Shleifer (2003). *The Rise of Regulatory State*. *Journal of Economic Literature*, Vol. XLI, June.

Hausman, Daniel M. (2018). *The Bond between Positive and Normative Economics, PHILOSOPHY AND ECONOMICS: RECENT ISSUES AND PERSPECTIVES, REP*, 128(2) mars-avril.

Hausman, D. & McPherson, M. (2006). *Economic Analysis, Moral Philosophy, and Public Policy*; Cambridge: Cambridge University Press.

KEYNES J. N.)1890(. *The Scope and Method of Political Economy*. Rpt. Batoche Books Kitchener, 1999.

Machlup, F. (1978). *Positive and Normative Economics*. In *F. Machlup; Methodology of economics and other social sciences*. New York: Academic Press.

MILL J. S. (1949). *A System of Logic (1843)*. Rpt. London: Longmans.

Mises, Ludwig von (1993). *Epistemological Problem of Economics*, English edition. New York: Van Nostrand Co, 1960.

Ostrom, E. (1990). *Governing the Commons: The Evolution of Institutions for Collective Action*, Cambridge University Press. New York.

Ryan, W. J. L., Pearce, D. W. (1977). *Normative Price Theory*. In: *Price Theory*. Palgrave. London.